Submit Date: 13 June 2025
Revise Date: 21 September 2025
Accept Date: 26 September 2025
Publish Date: 07 October 2025

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Comparative Study of the Validity and Functions of Mafhūm Mukhālafah (Argument from the Opposite Meaning) in Legal Systems: From Islamic Jurisprudence to Foreign Law

Reza Karimi Monfared[1], Ghassem Mohammadi*[2], Seyyed Abolghasem Naghibi[3], Mansour Amini[4]

1. PhD student, Department of Private Law, SR.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran
2. Associate Professor, Department of Islamic Law, Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran
3. Professor, Department of Law, Shahid Motahari University, Tehran, Iran
4. Associate Professor, Department of Private Law, Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

* Corresponding Author's Email: Gh.mohammadi@sbu.ac.ir

ABSTRACT

In Islamic jurisprudence, the concept of *mafḥūm mukhālafah* (argument from the opposite meaning) appears in several forms, such as condition (*sharṭ*), description (*waṣf*), epithet (*laqab*), number (*ʿadad*), restriction (*ḥaṣr*), and limit (*ghāyah*). Divergent views among jurists regarding the probative force (*ḥujjiyyah*) or non-probativeness of some of these categories have also influenced domestic legal thought. Jurists and legal scholars consider certain types of *mafḥūm mukhālafah* to be probative while rejecting others. Careful scrutiny of the conditions for establishing the probative force of concepts such as *sharṭ* and *waṣf* reveals the jurists' effort to ascertain a causal relationship (*rābiṭah sababiyyah*) between the ruling and the attached qualifier. This analytical approach can be generalized to other categories of *mafḥūm mukhālafah* as well. A comparative analysis of the role of qualification (*qaydiyyat*) in determining the probative force of *mafḥūm mukhālafah* in both Islamic jurisprudence and legal doctrine shows that, although foreign legal systems do not classify opposing meanings according to the traditional jurisprudential taxonomy, they nevertheless assign particular importance to the "cause-and-effect relationship" when evaluating the probative nature of an opposite meaning. Moreover, their approach relies more heavily on rational and logical reasoning than on literal interpretation. Accordingly, it appears that all forms of *mafḥūm mukhālafah* can be understood under a unified concept—*mafḥūm al-qayd* (the concept of qualification)—and that, in deriving the causal link between the ruling and the qualifier, one should rely on rational judgment (*ḥukm ʿaqlī*) along with historical and jurisprudential precedents.

Keywords: *logical reasoning; causal relationship; literal interpretation; negation of the qualifier (intifāʾ al-qayd); rational validity.*

How to cite: Karimi Monfared, R., Mohammadi, G., Naghibi, S. A., & Amini, M. (2026). Comparative Study of the Validity and Functions of Mafhūm Mukhālafah (Argument from the Opposite Meaning) in Legal Systems: From Islamic Jurisprudence to Foreign Law. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law, 4*(3), 1-17.

تاریخ ارسال: ۲۳ اردیبهشت ۱۴۰۴
تاریخ بازنگری: ۳۰ خرداد ۱۴۰۴
تاریخ پذیرش: ۴ مهر ۱۴۰۴
تاریخ چاپ: ۱۵ مهر ۱۴۰۴

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

مطالعه تطبیقی اعتبار و کارکردهای مفهوم مخالف در نظام‌های حقوقی: از فقه اسلامی تا حقوق خارجی

رضا کریمی منفرد[۱]، قاسم محمّدی[۲*]، سید ابوالقاسم نقیبی[۳]، منصور امینی[۴]

۱. دانشجوی دکتری، گروه حقوق خصوصی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
۲. دانشیار گروه حقوق اسلامی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران
۳. استاد گروه حقوق، دانشگاه عالی شهید مطهری، تهران، ایران
۴. دانشیار گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران
* پست الکترونیک نویسنده مسئول: Gh.mohammadi@sbu.ac.ir

چکیده

مفهوم مخالف در فقه اسلامی انواع مختلفی از قبیل شرط، وصف، لقب، عدد، حصر و غایت دارد. تعارض اندیشه‌های فقها در خصوص حجیّت یا عدم حجیّت برخی از آنها، به حقوق داخلی نیز نفوذ پیدا کرده است. حقوقدانان برخی از مفاهیم مخالف را حجّت و برخی دیگر را حجّت نمی‌دانند. مداقّه در شروط حجیّت مفاهیمی همچون شرط، وصف و...حاکی از تلاش فقها برای احراز رابطهٔ سبّبیتی میان حکم و قید دارد. امری که به سایر مفاهیم قابل تعمّیم است. مطالعهٔ تطبیقی نقش قیّدیت در حجیّت مفهوم مخالف در فقه و حقوق، حاکی از این امر است که اگر چه در حقوق خارجی مفاهیم مخالف تفسیم بندی‌های مرسوم فقهی را ندارد لیکن آنها به «رابطهٔ علّت و معلولی» در حجیّت مفهوم مخالف اهمیّت ویژه‌ای می‌دهند و تحلیل آنها بیشتر متکی بر تحلیل عقلی و منطقی است تا تفسیر لفظی. به همین منظور به نظر می‌رسد کلیهٔ مفاهیم مخالف می‌بایست تحت عنوان یک مفهوم واحد (مفهوم قید) تفسیر شود و در استنباط «رابطهٔ سبّبیتی میان حکم و قید» از حکم عقل، پیشینهٔ تاریخی و فقهی مدد جست.

کلیدواژگان: *استدلال منطقی، رابطهٔ سبّبیتی، تفسیر لفظی، انتفاءقید، اعتبار عقلی.*

نحوه استناددهی: کریمی منفرد، رضا. محمّدی، قاسم. نقیبی، سید ابوالقاسم. و امینی، منصور. (۱۴۰۵). مطالعه تطبیقی اعتبار و کارکردهای مفهوم مخالف در نظام‌های حقوقی: از فقه اسلامی تا حقوق خارجی. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۴ (۳)، ۱۷-۱.

مقدمه

تقریباً اصولیین اسلامی تعریف واحدی را از مفهوم مخالف یا «دلیل خطاب» ارائه می‌دهند: «انتفاء سنخ حکم موجود در قضیه با انتفاء موضوع آن». مفهوم مخالف ناظر به حالتی است که حکمی نفیاً یا اثباتاً مخالف با حکم منطوق باشد. معنای مفهوم مخالف در حقوق خارجی با فقه اسلامی یکسان است. از دیر باز تا به امروز مباحث فراوانی پیرامون حجیّت یا عدم حجیّت آن به عمل آمده است. دیدگاه‌های نوین تفسیر قوانین، بر تأثیر و نقش مفهوم مزبور در امر تفسیر دلالت دارد.

دنیای کنونی در حال تغییر و تحوّل است. متناسب با رشد صنعت و توسعه تکنولوژی، پدیده‌های نوینی خلق شده اند. قانونگذار با تصویب قوانینی، قواعد حاکم بر آن‌ها را به نظم می‌کشد. بی‌گمان قانون مزبور خالی از ابهام و اجمال نخواهد بود. حقوق دانان می‌بایست در اندیشهٔ تفسیر قوانین باشند تا هیچ فرض و پرسشی بی‌پاسخ نماند. هر نظام یا سیستم حقوقی، قوانین را بر طبق اصول و قواعدش تفسیر می‌کند. پرسش مهّم این است که آیا می‌توان با دیدگاه‌های سنتی قوانین جدید را تفسیر نمود؟ (از آنجا که مفهوم مخالف نقشی مهّم در تفسیر قوانین دارد) آیا تفسیر برخواسته از مفهوم مخالف در هر صورتی قابل پذیرش است؟

شکی نیست پیچیدگی بیش از پیش مفاهیم و قواعد حقوقی و خلق شکل نوینی از آنها، اندیشهٔ بهره گیری از مزایای حقوق خارجی را به ذهن متبادر می‌سازد. در این خصوص برخی از استادان معتقد است: «استخدام فرهنگ‌های بیگانه و جذب و ذوب آن‌ها در درون ارزش‌های اخلاقی و مذهبی نه تنها شایسته مذّمت نیست، یک ضرورت است.» (کاتوزیان،۱۳۸۹هـ.ش،ص۸). در این خصوص حضرت امام خمینی(ره) معتقد است: « بدان معنا نیست که فقه اسلام پویا نیست، زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند. مساله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است به ظاهر همان مساله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد و یک نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند، بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعاً موضوع جدیدی شده است که قهراً حکم جدیدی می‌طلبد. مجتهد باید به مسایل زمان خود احاطه داشته باشد» (Musavi Khomeini, 1989).

مطالعهٔ تطبیقی نقش قیّدیت در حجیّت مفهوم مخالف پرسش‌هایی را به ذهن متبادر می‌سازد: آیا شرایط حجیّت مفاهیم شرط و وصف در سایر مفاهیم قابل اجرا هستند؟ چنانچه حجیّت مفاهیم مخالف مشروط به احراز رابطهٔ سبّبیتی (رابطهٔ علّت و معلولی میان قید و حکم) باشد چگونه می‌توان آن را استنباط نمود؟ فقه اسلامی در مقایسه با حقوق خارجی چه ملاک‌ها و معیارهایی را ارائه داده است؟

از منظر حقوقی تفسیر قوانین یکی از بزرگترین چالش‌ها نظام‌های حقوقی است. شکی نیست که نمی‌توان همهٔ فروض را در قانون تبیین نمود؛ حتّی مواردی که در قانون ذکر می‌شود با مشکلاتی همچون اجمال، ابهام و... مواجه است. از دیر باز تا به امروز حقوق دانان به دنبال ارائه راهکارهایی برای خروج از برون رفت بوده اند. استعانت از اصول و منطق حقوقی، برای تحلیل قوانین از جملهٔ این راهکارها است. شکی نیست که اصول مزبور نقشی قاطع در تفسیر قوانین دارند؛ در حقوق خارجی قیاس و مفهوم مخالف از اهمیّت ویژه‌ای برخوردارند. با وجود این، در برخی از موارد– علی رغم پیروی آن‌ها از قاعدهٔ و فرمول خاص– نتایج ناعادلانه و غیر منطقی از تفسیر حادث می‌گردد. در این حالت، آیا می‌توان به تفسیر برگرفته از اصول مزبور اعتماد کرد؟

این نوشتار با عنوان « مطالعهٔ تطبیقی اعتبار و کارکردهای مفهوم مخالف در استدلال حقوقی در فقه اسلامی، حقوق ایران و حقوق خارجی» مشتمل بر سه گفتار است: در گفتار اول، به بررّسی نقش «قیّدیت» درحجیّت مفهوم مخالف در فقه اسلامی می‌پردازیم و در

گفتار دوم، نقش مزبور را حقوق ایران و حقوق خارجی تبیین می‌کنیم و در گفتار سوم به مطالعهٔ تطبیقی می‌پردازیم.

گفتار اول: بررّسی نقش قیّدیت در حجیّت مفاهیم در فقه اسلامی

این گفتار مشتمل بر دو بند است: در بند اول نقش قیّدیت در حجیّت مفاهیم در فقه عامه را تبیین می‌کنیم و در بند دوم نقش مذکور را در فقه امامیه بررّسی می‌کنیم.

بند اول: نقش قیّدیت در حجیّت مفاهیم در فقه عامه

گفته شد که در فقه اسلامی تعریف واحدی را از مفهوم مخالف ارائه می‌دهند. تفسیر لفظی برخواسته از مفهوم مخالف مبتنی بر احترام به ارادهٔ شارع و در عین حال راهی مطمئن برای رسیدن به ارادهٔ وی است. تفسیر مزبور را نمی‌توان به معنی قاعده سازی در شرع تلقی کرد. فقیه با اتکاء به مفهوم مخالف ارادهٔ شارع را درمی یابد و از عقل گرایی برای خلق قاعده استفاده نمی‌کند. عناصر مفهوم مخالف در فقه اهل سنت عبارتند از: الف–جمله‌ای که دارای منطوق است؛ ب–در جملهٔ مذکور قیدی وجود دارد (همانند قید شرط و صفت)؛ ج– با انتفاء قید مزبور، حکم منطوق با حکم مستنبط شده مخالف خواهد شد. مداقه در فقه عامه حاکی از این امر است که اکثریت اصولین، مفاهیم مخالف را به مواردی همچون لقب، شرط، وصف، استثناء، عدد و حصر محدود می‌کنند. اگر چه در برخی کتب موارد دیگری (تقسیم، استثناء، صفت عارض شده، زمان، حال، مکان، علّت، عدد، اسم مشتق، غایت، صفت درجنس، شرط، انّما و..) هم اضافه شده است. در فقه عامه در خصوص حجیّت مفهوم مخالف دیدگاه واحدی وجود ندارد: تمامی مذاهب اهل سنت (مالکی، شافعی، حنبلی ها) قائل به حجیّت کلیهٔ مفاهیم مخالف (به غیر از مفهوم لقب) شده اند و اعتبار مفهوم مخالف را همچون منطوق می‌دانند. اگر چه حنفی‌ها دیدگاه متفاوتی دارند. بررّسی دیدگاه‌های فقهای عامه پرسش‌هایی را مطرح می‌سازد: (در کلیهٔ مفاهیم مخالف قیدی وجود دارد. در این که قیّد مزبور، دارای اعتباری خاص است شکی نیست). پرسش مهّم این است که با انتفاء قیّد کلام مزبور آیا می‌توان حکمی را استنباط نمود؟ نقش قید مزبور در حجیّت مفهوم مخالف چیست؟ برای تبیین این مسئله دیدگاه موافقان و مخالفان حجیّت مفهوم مخالف فقه عامه را بررسی می‌کنیم.

۱– قائلین به حجیّت مفهوم مخالف

گفته شد که در کلیهٔ مذاهب فقه عامه (غیر از حنفی ها) مفهوم مخالف تقریباً حجّت است. یعنی همان گونه که منطوق الفاظ حجّت است؛ مفهوم مخالف آن‌ها نیز حجّت است. آن دسته از فقهایی که مفهوم مخالف را حجّت می‌دانند بعضاً قائل به امکان تخصیص منطوق توسط آن هستند. آن‌ها (در خصوص مفهوم شرط و وصف) معتقدند با تحقق «قیّد» در کلام «نتیجه» محقق خواهد شد و با انتفاء آن، نتیجه تحقق نمی‌یابد.در این خصوص می‌توانیم به ذکر مثالی به آیهٔ ۱۰۱ سورهٔ مبارکهٔ نساء اشاره کنیم. در آیهٔ مزبور آمده است:«....و هنگامی که در سفر باشید باکی بر شما نیست که نماز را کوتاه به جای آرید (چهار رکعت را دو رکعت کنید) هر گاه بیم آن داشته باشید که کافران شما را به رنج و هلاکت اندازند، که دشمنی کفار نسبت به شما کاملاً آشکار است».مفهوم مخالف آیهٔ مزبور بر عدم جواز کوتاهی(خواندن دو نماز با هم)در صورت عدم ترس و هراس دلالت دارد.لازم به ذکر است که آن‌ها قید مذکور درکلام را هنگامی حجّت می‌دانند که «منحصر به فرد» و تنها «قید جمله» باشد به گونه‌ای که قید دیگری در صورت انتفاء اولیه، نتوانند قائم مقام آن شوند.

وجود قید در مفاهیم شرط و وصف عاملی اساسی در حجیّت مفهوم مخالف است. ذکر قید مذکور توسط شارع بی‌دلیل نیست. در واقع، ذکر قید در جمله بدون علّتی خاص امری عبث است و امر لغو از شارع انجام نمی‌شود (Abu Zahra, 1974). تفحّص و بررسی در کلام اعراب دلالت بر این دارد که آن‌ها قیود را برای معنای خاصی به کار می‌گیرند به گونه‌ای که بر قیود مذکور از قبیل

شرط، وصف، صفت، و... آثاری مترتب است. چنانچه قیود مذکور برای هرس و ترس، بزرگداشت، ایجاد اطمینان، ترغیب و... به کار نرفته باشند؛ دارای مفهوم هستند و حجّت می‌باشند. در غیر این صورت، با انتفاء آن‌ها حکم منتفی است و با وجوب آن‌ها حکم مستقر خواهد شد. نمی‌توان چنین تلقی کرد که قیود مزبور هیچ گونه فایده‌ای وجود ندارد (Al-Ansawi).

مداقّه در کتب فقهی عامه حاکی از این امر است که آن‌ها حجیّت مفهوم مخالف (به ویژه مفهوم شرط و وصف) را منوط به تحقق شرایطی می‌دانند که عبارتند از: الف- دلیلی مخالف با حکم مستنبط از مفهوم مخالف وجود نداشته باشد؛ چنانچه دلیلی حکم مستنبط از آن را نقض کند؛ مفهوم مخالف حجّت نخواهد بود؛ ب- منطوق در پاسخ به پرسشی خاص نباشد یا منصرف به مسئلهٔ خاصی نباشد؛ ج- بر قید مذکور در کلام فایدهٔ دیگری (همانند ترغیب، تهدید یا ابراز نفرت) مترتب نگردد؛ د- قید مذکور در کلام قیدی غالبی نباشد.

۲- قائلین به عدم حجیّت مفهوم مخالف

حنفی‌ها اساساً مفهوم مخالف را حجّت نمی‌داند. آن‌ها برای اثبات ادعای خویش به ادلهٔ ذیل استناد نموده اند:

الف-شارع مقدس در کلامش قیودی را ذکر می‌کند. آگاهی از علّت آن‌ها برای انسان دشوار می‌باشد. ممکن است ذکر قید در کلام شارع دلایل متعددی داشته باشد. نمی‌توان با اتکاء به انتفای قید مذکور، منطوق کلام را تخصیص زد و قائل به انتفاء حکم در فرض انتفاء قید شد (Al-Zuhayli, 1985).

ب-وجود قید در کلام دلالت بر این می‌نماید که با ثبوت قید حکم نیز وجود دارد امّا نمی‌توان مدعی شد که با فقدان قید؛ حکم منتفی خواهد شد چرا که دلیلی برای اثبات این امر وجود ندارد (Al-Ghazali).

ج- شارع مقدس در خصوص نزدیکی با زنان فرموده است: به آن‌ها نزدیک نشوید تا طهر بر پا کنند.[۱] اگر مفهوم مخالف یکی از راههای استناد شارع بود؛ هیچ گاه به این مورد «هنگامی که پاک شدند، از طریقی که خدا به شما فرمان داده، با آن‌ها آمیزش کنید»[۲] اشاره نمی‌نمود (Al-Sarakhsi, 1993).

دلایلی که حنفیان برای اثبات عدم حجیّت مفاهیم مخالف ارائه داده اند حکایت از ناتوانی آن‌ها در اثبات رابطهٔ سببیّت دارد: نمی‌توان قیود مذکور در کلام را عبث و بی‌فایده شمرد. از طرفی نمی‌توان قائل به این مسئله شد که با اثبات قید حکم ثابت خواهد شد ولی با عدم آن حکم منتفی می‌شود چرا که چنین امری بر خلاف منطق و اصول عقلائی است. عدم به کارگیری شارع مقدس از مفهوم مخالف (در مواردی خاص) دلالت بر بی‌اعتباری آن نزد وی ندارد.

بند دوم: نقش قیّدیت در حجیّت مفاهیم در فقه امامیه

در فقه امامیه مفاهیم به موارد ششگانه (شرط، وصف، لقب، استثناء، عدد و حصر) محدود شده است. در خصوص حجیّت برخی مفاهیم و عدم حجیّت پاره‌ای از آنها، نظرات مختلفی ابراز گردیده است. اکثر علما مفاهیم شرط و وصف را حجّت می‌دانند و برای مفهوم لقب و عدد اعتبار چندانی قائل نیستند. در خصوص نقش قیّدیت در حجیّت مفاهیم شرط و وصف دیدگاه‌های متعددی بیان شده است:

یکی از فقها معتقد است که ذکر قید خاص در کلام، دلالت بر عدم دخالت قیود دیگر در جمله می‌نماید و گرنه متکلم آن را تنها ذکر نمی‌نمود ضمناً باید پذیرفت اگر چه قیود مذکور در کلام قیودی عبث و بیهوده نیستند امّا انحصار می‌بایست ادراک شود (Musavi Khomeini, 2002). در خصوص انتفاء حکم با انتفاء قید هیچ گونه شک و تردیدی وجود ندارد امّا مسئله مهّم این است که می‌بایست دلیل اقامه شود که متکلم «انحصار قید» را مراد

---

[۱] - وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ (آیهٔ۲۲۲ سورهٔ مبارکهٔ بقره).

[۲] - فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ (همان آیه).

نموده است. در غیر این صورت، قرینهٔ حالی و مقالی می‌تواند خلاف آن را اثبات کند. انحصار قیّد می‌تواند موجب حجّت دانستن آن شود (Akhound Khorasani, 1994). احراز رابطهٔ قیدیت در مفهوم وصف به گونه‌ای دیگر تبیین شده است و قید گردیده اوصاف توضیحی یا اوصاف غالبی مفهوم ندارند. همچنین (در مفهوم شرط) درحالتی که در کلام متکلم شروط متعدد و نتیجه واحد باشد؛ با فرض انتفاء یک شرط یا هر دو آن‌ها جزا تحقق نخواهد یافت؛ نتیجه حاصل نخواهد شد لذا مفهوم شرط حجت خواهد بود. دیدگاه‌های مذکور اگر چه نقش قید را در حجیّت داشتن مفهوم مخالف تبیین کرده اند امّا نقش مذکور را منحصر به مفاهیم وصف و شرط نموده اند.

شهید صدر به نقل از مرحوم عراقی چنین استدلال می‌کند کلیهٔ مفاهیم به چگونگی انتفاء حکم با انتفاء قید اتکاء دارد. وی صرف انحصار را کافی نمی‌داند و (پیرامون مفهوم شرط) معتقد است در این خصوص می‌بایست توقف وجود داشته باشد. یعنی شرط بر جزا متوقف باشد (Al-Sadr, 2005). یکی دیگر از فقها نیز معتقد است که کلیهٔ تقسیم بندی‌هایی که تحت عنوان مفاهیم مخالف وجود دارند می‌توان به «مفهوم قید» خلاصه نمود. بر اساس یک قاعدهٔ کلی با انتفاء شرط، محمول نیز منتفی می‌شود بر خلاف قضایای محقق الوقوع که فاقد مفهوم هستند مثلاً «اگر صاحب فرزند پسری شدم آن را ختنه می‌کنم!» (Al-Subhani, 2011).

البته در این خصوص می‌بایست میان قید موضوع و قید حکم قائل به تفکیک شد: برخی فقها معتقدند این امکان وجود دارد که وصف موجود در کلام به موضوع باز گردد نه به حکم.در این حالت چنانچه اوصاف به موضوع برگردد در عدم حجیّت آن نباید تردید کرد چرا که ملاک برای حجیّت مفهوم مخالف رابطهٔ علّیت میان قید و حکم است به گونه‌ای که با انتفاء قید حکم نیز منتفی گردد. در پاسخ گفته شده که کلیهٔ قیدهای موجود در کلام به طور کلی به حکم بر می‌گردد یعنی چنانچه قیدی برای موضوع هم وجود داشته باشد قید مذکور به حکم باز می‌گردد ضمناً باید پذیرفت برای حجّت بودن مفهوم مخالف صرف رابطهٔ علیّت میان حکم و قید کفایت نمی‌کند (Makarim Shirazi, 2011). برخی معتقدند در خصوص مفهوم وصف هم می‌توان گفت که باید به حکم توجّه نمود چرا که حکم مذکور در کلام از اهمیّت ویژه‌ای برخوردار است. اجرای حکم مذکور بر مکلّفین واجب است. بر این اساس، چنانچه قید، قید حکم باشد بی‌گمان وصف مفهوم خواهد داشت چرا که از عدم آن عدم حکم و از وجود آن وجود حکم حادث می‌شود امّا اگر قید، قید موضوع باشد، مفهوم نخواهد داشت به طور مثال اگر گفته شود که «مالکان صد درهم مکلّف به پرداخت زکات هستند». از این جمله نمی‌توان چنین استنباط نمود حکم به موضوع خاصی تعلق داشته است که با انتفاء آن موضوع منتفی شود و با ثبوت آن حکم ثابت شود. اثبات حکم نفی ما عداء نمی‌کند و دلیلی برای انحصار حکم به فرد خاصی نیست (Khoei, 2007).

اگر به رابطهٔ بین قید و حکم در موارد ششگانه (مفهوم، لقب، شرط، وصف، و...) بنگریم؛ ملاحظه می‌کنیم رابطهٔ میان آن‌ها از نوع رابطهٔ علّت و معلولی است به گونه‌ای که وجود حکم در کلام متکلم متوقف بر قید است: یعنی تحقق حکم منوط به تحقق حکم است و با انتفاء قید، حکم نیز منتفی می‌شود. در نتیجه موارد شش گانه مذکور را می‌بایست تحت عنوان «مفهوم قید» تحلیل کرد و تمام آن‌ها را طبق قانونی واحد به نظم کشید. اصولین اسلامی که مفاهیم وصف و شرط را حجّت می‌دانند؛ وصف توضیحی و غالبی و قضیهٔ شرطی سالبه به انتفاء موضوع را استثناء می‌کنند چرا که در موارد مذکور هیچ گونه رابطهٔ سبّبیتی به ذهن متبادر نمی‌گردد. شاید همین دشواری‌های اثبات رابطهٔ مذکور بوده که موجب عدم حجیّت لقب و عدد (در نزد آنها) شده است. در حالی که هرگاه وابستگی میان قید و حکم احراز گردد؛ جمله مفهوم خواهد داشت و در این خصوص تفاوتی میان مفهوم لقب، شرط، عدد و....وجود

ندارد. فهم عرفی مردم از مفهوم مخالف نیز دلالت بر این دارد که متکلم با در نظر گرفتن قید در کلامش قصد خاصی را دنبال کرده است. در غیر این صورت، آن را ذکر نمی‌کرد.

برای مشاهده نقش قیدیت باید جایگاه عقل را مورد لحاظ قرار داد. شکی نیست که نقش عقل را در استنباط احکام شرعی نمی‌توان نادیده پنداشت. در موارد منصوص، عقل به پیروی از احکام شرعی محکوم است و در مواردی که صراحتاً نّصی در خصوص آن وجود ندارد؛ شرع اجازهٔ دخالت عقل را می‌دهد. مخاطب کلام شارع موجودی است که دارای عقل است. انسان عاقل نوعاً به مفهوم کلام همانند منطوق آن توجّه می‌نماید. از طرفی از شارع مقدس نمی‌توان انتظار داشت به تبیین تمام احکام بپردازد بلکه عقل در مورد مسکوت با اتکاء به معیارهایی همچون مفهوم مخالف اقدام به استنباط حکم می‌نماید. بی‌اعتباری قید مندرج در حکم، موجب بی‌اعتباری کلام شارع می‌شود. توضیح این که شارع مقدس به خاطر قید مزبور، اقدام به تبیین حکم نموده است. آن قید جزء لاینفک کلام شارع می‌باشد. عدم وجود قید در صورت وجود حکم ملازمه با بی‌اعتباری کلام است و چنین امری اخلاقاً قبیح است(اساساً کلام شارع به خاطر وجود عبارت مزبور در است(وحدت مطلوب).

گفتار دوم: نقش قیّدیت در حجیّت مفاهیم در حقوق ایران و حقوق خارجی

تفسیر قوانین یکی از بزرگترین چالش‌ها نظام‌های حقوقی است. شکی نیست که نمی‌توان همهٔ فروض را در قانون تبیین نمود؛ حتّی مواردی که در قانون ذکر می‌شود با مشکلاتی همچون اجمال، ابهام و... مواجه است. از دیر باز تا به امروز حقوق دانان به دنبال ارائه راهکارهایی برای خروج از برون رفت بوده اند. استعانت از اصول و منطق حقوقی، برای تحلیل قوانین از جملهٔ این راهکارها است. شکی نیست که اصول مزبور نقشی قاطع در تفسیر قوانین دارند؛ در حقوق خارجی قیاس و مفهوم مخالف از اهمیّت ویژه‌ای برخوردارند. با وجود این، در برخی از موارد- علی رغم پیروی آن‌ها از قاعدهٔ و فرمول خاص- نتایج ناعادلانه و غیر منطقی از تفسیر حادث می‌گردد. در این حالت، آیا می‌توان به تفسیر برگرفته از اصول مزبور اعتماد کرد؟

بند اول: نقش قیّدیت در حجیّت مفاهیم در حقوق ایران

برخی از قواعد حقوقی و مقرّرات ایران میراثی از فقه امامیه است. در تفسیر آن‌ها استعانت از اصول فقهی امری مطلوب است. از جملهٔ آن به کارگیری مفهوم مخالف در تفسیر قوانین است.

در حقوق ایران در خصوص حجیّت یا عدم حجیّت اقسام مختلف مفهوم مخالف، اختلاف نظر وجود دارد: یکی از نویسندگان معتقد است مفهوم حصر حجّت است. در خصوص مفهوم وصف نمی‌توان قاعده‌ای کلی ارائه داد و مسئله بسته به شرایط و اوضاع و احوال دارد لیکن لقب مفهوم ندارد (Mohammadi, 2007). در مقابل برخی مفاهیم لقب، عدد و حصر را حجّت نمی‌دانند و مابقی را حجّت می‌دانند (Mohaghegh Damad, 2005). مرحوم سید حسن امامی معتقد است:«باید در تفسیر قانون مدنی روش ثابتی را پیروی کرد که از اعتدال حقوقی خارج نگردد و آن تفسیری است که احتیاجات کنونی افراد را رفع می‌کند و هم رعایت روح القوانین که مبنای اصول و قواعد حقوق مدنی ایران است نیز بشود» (Emami, 1987). در این خصوص برخی معتقدند به طور قطع نمی‌توان گفت کدام یک از اقسام مفهوم مخالف دارای حجّت است و کدام یک حجّت نیست بلکه مسئله تابع «ذوق سلیم» است که در این خصوص ملاک‌ها و معیّارهایی را ارائه می‌دهد (Masjid Sarai & Faiz, 2016).

پرسشی که مطرح می‌شود این است که اگر پذیرفته شود قیّدیت در حجیّت مفاهیم نقش دارد چگونه می‌توان انحصاری بودن قیّدیت و رابطهٔ سببیّت را احراز کرد؟

یکی از استادان معتقد است نمی‌توان از اطلاق عبارات، قید انحصاری بودن را استنباط نمود چنین امری نیاز به اثبات دارد.

ممکن است نتیجهٔ تحصیل شده ناشی از علل و عوامل خاصی باشد به طور کلی نمی‌توان شرط حجیّت مفهوم مخالف را احصاء کرد و به معنای برخواسته از آن اعتماد کرد (Katouzian, 1998). برخی نیز معتقدند نمی‌توان به طور کلی به قید به کار رفته در جمله اعتماد نمود. در پاره‌ای از موارد قید مفهوم مخالف ندارد و اساساً مفهوم گرفتن از روی ظاهر عبارات امری قطعی و محتوم نیست (Jafari Langarudi, 2003b) از یک واژه ممکن است معنای متعددی ساطع گردد. معنای برخواسته از مفهوم مخالف متّکی بر فهم مخاطب از واژگان است. هر کسی ممکن است استنباط خاصی از کلمات یا جملات خاصی داشته باشد (Jafari Tabar, 2004). برخی نیز معتقدند مفهوم مخالف تکنیکی است که قاضی می‌تواند در موارد سکوت قانون برای استنباط احکام از آن‌ها استفاده کند و به روح قانون دست باید (Shahabi, 2017).

آنچه من جمیع جهات به نظر می‌رسد این است که در حقوق ایران ناگزیر از استدلال منطقی قوانین از طریق تمسک به مفهوم مخالف هستیم (اصل ۴ قانون اساسی و مادهٔ ۳ قانون آیین دادرسی مدنی). بی‌گمان نمی‌توان تأثیر قیّدیت در حجیّت مفهوم مخالف را نادیده گرفت. در این خصوص پیشینهٔ فقهی، پیشینهٔ تاریخی و حکم عقل راهگشا است:

الف- پیشینهٔ فقهی: هر گاه از طریق پیشینهٔ تاریخی یا فقهی یا اعتبار عقلی کلام استنباط شود که قید علّت منحصر حکم است. به گونه‌ای که به انتفاء آن حکم از اعتبار می‌افتد؛ در حجیّت مفهوم مخالف منبعث از آن نباید تردید کرد: برای روشن تر شدن این مسئله به ذکر مثال‌هایی می‌پردازیم. پیدایش حّق شفعه منوط به وجود «دو شریک» در مال است (مادهٔ ۸۰۸ قانون مدنی). چنانچه بیش از دو شریک در مال شراکت داشته باشد؛ هیچ یک از آن‌ها حّق شفعه نخواهند داشت هر چند مال غیر منقول و قابل تقسیم باشد. حال پرسشی که مطرح می‌شود این است چنانچه مفهوم مخالف با پیشینه فقهی در تعارض باشد کدام یک را می‌توان برگزید؟

یکی از استادان قائل به تقّدم ظاهر قانون شده است. وی معتقد است مفهوم مخالف معتبر خواهد بود. بر طبق مادهٔ ۸۳۰ قانون مدنی رد وصیت بعد از قبول و قبض معتبر نخواهد بود. علی رغم وجود نظر مخالف فقهی، موصی له می‌تواند مادامی که موصی به را قبض نکرده وصیت را رد کند هر چند در ابتدا آن را قبول کرده باشد (Katouzian, 2010). در مقابل یکی از نویسندگان معتقد است اتکاء به اصول لفظی و توجّه به الفاظ و واژگان قانونی چنانچه با پیشینه فقهی و مواد قانونی در تعارض باشد معتبر نخواهد بود. بر این اساس، به مفهوم برخواسته از مادهٔ ۷۶۲ قانون مدنی نمی‌توان اتکاء نمود و قائل به عدم بطلان صلح در فرض حدوث اشتباه در ارزش و اوصاف شد چرا که اطلاق مواد مورد نظر قانونگذار نبوده است (Al-Sharif, 2014). چنانچه قیّد مذکور در مواد قانونی علّت منحصر به فرد حکم باشد به گونه‌ای که با انتفاء آن حکم منتفی گردد؛ در صحّت و اعتبار مفهوم اخذ شده از مفهوم مخالف نباید تردید نمود؛ هر چند مفهوم استنباط شده بر خلاف پیشینهٔ فقهی باشد چرا که این احتمال وجود دارد که از میان نظرات مختلف فقهی، نظر خاصی مورد نظر مقنن باشد.

ب-پیشینهٔ تاریخی: چنانچه مفهوم مخالف برخواسته از کلام با سوابق تاریخی تناسب داشته باشد؛ حجّت خواهد بود. بر این اساس، هیچ کس تردید بر عدم مسئولیت بایع، در خصوص تلف مبیع بعد از تسلیم (تسلیم مور معامله به مشتری) نخواهد داشت. چنین امری را سوابق تاریخی مادهٔ ۳۷۸ قانون مدنی و تفسیر لفظی آن تأیید می‌کند چرا که با انتفاء قید «قبل از تسلیم»، حکم نیز منتفی می‌شود.

یکی از حقوق دانان معتقد است در پاره‌ای از موارد تفسیر برخواسته از مفهوم مخالف اگر چه با پیشینه تاریخی هم خوانی دارد امّا منجر به نتایج غیر منطقی می‌گردد مثلاً بر طبق مفهوم

مخالف بر گرفته از مادهٔ ۳۹۷ قانون مدنی متبایعین اختیار فسخ قرارداد (خیار مجلس) را تا پیش از تفرق ابدان دارند؛ چنانچه سفر دریای متبایعین یک سال به طول بیانجامد آنها در طول یک سال اختیار فسخ را خواهند داشت!. در حالی که باید چنین تحلیل کرد که آنها پس از قطع مذاکرات دیگر خیار مجلس ندارند (Jafari Langarudi, 2003a).

ج-اعتبار عقلی: گاهی عقل حکمی می‌کند که مراد مقنن از به کارگیری قیدی در جمله نتیجه‌ای خاص بوده است به گونه‌ای که قید مذکور موضوعیت داشته است و نمی‌توان حکم برگرفته از سخن متکلم را بدون قید مذکور واجد معنا پنداشت. (کلام وابسته به قید است) به طور مثال وصف سلامت مبیع از اهمیّت ویژه‌ای برخوردار است. به گونه‌ای که مسئولیت فروشنده تنها محدود به عیب‌های قبل از تسلیم مبیع نیست بلکه چنانچه مشخص شود که عیب حادث شده در نتیجه عیب پیشین بوده است؛ بایع ضامن خواهد بود (مواد ۴۲۵و۴۰۳ قانون مدنی). مسلّم است چنانچه «عیب حادث» پس از قبض نتیجهٔ «عیب قدیم» نباشد مشتری حقّ رد مبیع را ندارد همچنین بر طبق مادهٔ ۱۵ قانون مدنی ثمره و حاصل تا زمانی که چیده و درو نشده؛ غیر منقول است. بدیهی است که اگر چیده شود منقول خواهد شد چرا که قسم سومی از مال- غیر از مال منقول و غیرمنقول- وجود ندارد.

نباید چنین پنداشت که صرف مطابقت مفهوم مخالف با حکم عقل موجب اعتبار آن می‌شود. انطباق حکم مزبور با مواد و مقررات قانونی شرط است مثلاً چنانچه معامله به قصد فرار از دین صوری واقع شود باطل است (مادهٔ ۲۱۸قانون مدنی). بر طبق مفهوم مخالف آن، معامله بدون قصد قرار از دین اگر صوری واقع شود؛ باطل نیست. این استدلال با قواعد و مقرّرات قانونی حاکم بر لزوم قصد انشاء انطباق ندارد و بی‌اعتبار است (Shahidi, 2013).

در تفسیر مفهوم مخالف می‌بایست یک بار از «متن» به سمت «عقل» حرکت نمود یعنی با اتکاء به مفهوم مخالف و تفسیر تحت الفظی معنا را استنباط نمود و بار دوم می‌بایست از «عقل »به« متن» مراجعه نمود و بررّسی نمود آیا قید مذکور در متن واقعاً علّت حکم بوده است یا عوامل دیگر نقش داشته اند؟ آیا معنای استنباط شده از متن با منابع استنباط احکام (قانون، عرف، رویهٔ قضایی و دکترین) در تعارض هستند یا خیر؟ به طور مثال بر طبق مادهٔ ۱۰۴۱ قانون مدنی، ازدواج دختر پیش از ۱۳ سالگی و پسر قبل از ۱۵ سالگی منوط به اذن ولی (به شرط رعایت مصلحت) است. بدیهی است که در مادهٔ مزبور به شرط اذن ولی از اهمیّت ویژه‌ای برخوردار است به گونه‌ای که می‌توان آن را قید جمله پنداشت.

بند دوم: نقش قیّدیت در حجیّت مفهوم در حقوق خارجی

در حقوق خارجی مفهوم مخالف تحت عنوان « Argument a contrario » به کار می‌رود. در فرضی که موارد قانونی مبّهم یا مجّمل باشند، از قیاس و مفهوم مخالف استفاده می‌شود. قیاس استنباط حکم و گسترش آن به موارد مشابه در موارد سکوت قانون است امّا مفهوم مخالف بر وارونه کردن مفاهیم قانونی استوار است. تحلیل نقش قیّدیت در حجیّت مفهوم مخالف، مستلزم تبیین جایگاه، اقسام و شرایط استناد به آن است که در این بند به بررّسی آنها می‌پردازیم.

۱-جایگاه مفهوم مخالف در حقوق خارجی

در حقوق خارجی تفسیر برخواسته از مفهوم مخالف از مهّمترین تفاسیر مبتنی بر متن و تفسیر لفظی است. این تفسیر مبتنی بر معکوس نمودن معنای کلمات به منظور استخراج معنای جدیدی از آنها است و بر این فرض تکیه دارد که اگر قانون بر امری تکیه نمود؛ چنین استنباط می‌شود که عکس آن را نفی می‌نماید. قضات به مفهوم مخالف- بدون ذکر آن در متن آراء خویش- استناد می‌نمایند. برای تبیین این امر به قواعد حاکم بر نسب اشاره می‌شود:

مادهٔ ۳۳۶ قانون مدنی(فرانسه) پدر را مکلّف به اظهار رسمی(تصدیق در خصوص انتساب فرزند به خویش) نموده است

و ضمانت اجرایی را برای استنکاف از عدم انجام تکلیف مزبور تعیین نموده است. مفهوم مخالف مادهٔ مذکور این است که مادر تکلیفی در خصوص اظهار این امر ندارد. در توجیه این امر گفته می‌شود که پدر نوعاً در ضمن اشاره به انتساب نسب خویش به فرزند، نام و مشخصات مادر را ذکر می‌کند. مادر نیز با تولد فرزند خویش و سکوت در مقابل اظهار رسمی پدر طفل، انتساب نسب خود را به فرزند بیان نموده است (Rieg, 1979).

۲- اقسام مفهوم مخالف در حقوق خارجی

مفهوم مخالف در حقوق خارجی جایگاهی ویژه‌ای دارد. مفهوم مزبور نه تنها در تفسیر حقوق دانان از قواعد حقوقی بلکه در استدلالات دادگاه‌ها نیز به کار می‌برند که ذیلاً به تبیین آن می‌پردازیم.

مداقه در حقوق خارجی حاکی از این امر است که مفهوم خارجی می‌تواند دو کارکرد داشته باشد: الف – نقش موسع؛ ب- نقش مضیق.

الف-نقش موسع: مراد از نقش موسع استنباط مفاهیمی است که صراحتاً ذکر نشده است. قیّدیت واژگان و گزاره‌های قانونی نقشی اساسی در این خصوص ایفا می‌کند. برای روشن شدن این مسئله به ذکر مثال‌های می‌پردازیم:

در انگلستان مفهوم مصرف کننده با توجّه به مفهوم مخالف استنباط می‌شود. بر طبق مفهوم مخالف قانون شرایط ناعادلانه، مصرف کننده شخصی است که اقدام به انعقاد قرارداد نمی‌کند (Nebbia, 2007). همچنین بر طبق مادهٔ ۱۱۲۵ قانون مدنی اسپانیا، متعاقدین این اختیار را دارند که مبادرت به انعقاد قراردادهایی کنند که بر خلاف نظم عمومی و اخلاق جامعه نیست. بر اساس مفهوم مخالف آن، شرط معافیت از مسئولیت در خصوص «تقصیرهای ساده» نافذ است (Drobnig, 2004).

ب-نقش مضیق: مراد از نقش مضیق، تفسیر محدود واژگان حقوقی و عدم تسری آن‌ها به موارد مشابه است. برای تبیین این امر به ذکر مثالی می‌پردازیم:

بر طبق قانون مدنی هلند، مرد مکلّف به پرداخت نفقهٔ همسر و فرزندانش است. چنین امری ریشه در تعهدات زناشویی «زوج» دارد. پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا «زوجه» نیز مکلّف به پرداخت نفقه و هزینه‌های زندگی مشترک است و یا تکلیف مزبور صرفاً محدود به مرد است؟ قانونگذار صرفاً مرد را ذکر نموده است و از به کار گیری عنوان «زوجین» امتناع نموده است. بر طبق مفهوم مخالف زوجه تکلیفی در پرداخت نفقه ندارد. قانونگذار عمداً صرفاً زوج را ذکر کرده است (MacCormick & Summers, 2016).

اتکاء به مفهوم مخالف برای تفسیر قوانین، بیشتر در کشورهای تابع نظام رومی ژرمنی متداول است. در کشورهای تابع نظام کامن لا تفسیر مزبور در مواردی که قانون خاصی وجود دارد کاربرد پیدا می‌کند. این تفسیر مبتنی بر تفسیر قوانین در چارچوب مفاهیم حقوقی است نه مفاهیم عامیانه.

۳- انواع مفهوم مخالف در دکترین و رویه عملی

تحلیل قوانین

مفهوم مخالف در تفسیر حقوق دانان از مواد قانونی کاربرد فراوانی دارد: در قانون مالیات‌ها به تفسیر تحت الفظی توجّه بسیاری می‌نمایند. به گونه‌ای که چیزی که صراحتاً مورد معافیت قانونگذار قرار بگیرد؛ حتماً مورد معافیت قرار خواهد گرفت و امری که مورد معافیت قرار نگیرد نمی‌تواند مشمول معافیت باشد. در چنین مواردی استناد به مفهوم مخالف موجّه خواهد بود. چنین امری با اصل برابری وضع مالیات انطباق خواهد داشت مگر این که گفته شود که هدف قوانین مالیاتی ایجاد برابری اقتصادی میان شهروندان نیست (MacCormick & Summers, 2016).

مقرّرات ترافیک و راهنمایی و رانندگی هلند در سال ۱۹۹۳ مورد بازبینی قرار گرفت. مادهٔ ۲۰ قانون مزبور حداکثر سرعت‌ها را بیان نمود. مادهٔ ۶۳ قانون مذکور مقرر می‌دارد: «حداکثر سرعت موجود در علائم راهنمایی و رانندگی بیش از حداکثر سرعت مقرر در مادهٔ ۲۰ نمی‌باشد مادامی که حداکثر سرعت نشان داده شده در علائم، بیش از حداکثر سرعت مقرر قانونی (مادهٔ ۲۰) نیست». مادهٔ ۶۳ قانون مزبور مادهٔ مبهمی است. آیا قانونگذار امری لغو و بیهوده را مقرر نموده است؟ درست است که علائم راهنمایی و رانندگی حداکثر سرعت را نشان می‌دهد ولی اساساً حداکثر سرعت مندرج در علائم مذکور هیچ گاه بیش از حداکثر سرعت مقرر قانونی نیست. چگونه می‌توان چنین موادی (مواد ۶۳ و ۲۰) را با یکدیگر منطبق نمود؟ حل تعارض میان مواد مزبور از طریق تمسک به مفهوم مخالف امکان پذیر است: حداکثر سرعت موجود در علائم و تابلوهای راهنمایی و رانندگی بر حداکثر سرعت موجود در مادهٔ ۲۰ برتری دارد و آن را باطل می‌نماید و چنانچه حداکثر سرعت موجود در علائم بیش از حداکثر قانونی (موارد مندرج در مادهٔ ۲۰) باشد. تابلوها و علائم ملاک عمل خواهد بود (Royakkers, 1998).

تفسیر قضایی

قواعد حقوقی صرفاً محدود به آن چیزی نیست که صراحتاً مورد اشارهٔ قانونگذار قرار گرفته است. از مفهوم مخالف برای تبیین موارد مسکوت استفاده می‌شود. شیوهٔ مزبور صرفاً منحصر به تفسیر و استدلال حقوقی نیست. بلکه در امور غیر حقوقی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. برای روشن شدن این امر به ذکر مثالی می‌پردازیم: در سال ۱۹۵۰ زنی هلندی دعوایی تحت عنوان انتساب نسب فرزندش را به طرفیت مردی سوئدی اقامه نمود. وی مدعی شده در یک بازهٔ زمانی خاصی با مرد مزبور رابطهٔ جنسی داشته است و خارج از مدّت زمان مزبور با اشخاص دیگر رابطه داشته است. در آن زمان آزمایش دی ان ای«DNA» وجود نداشت و دادگاه ناگزیر به بررّسی اظهارات اشخاص و اوضاع و احوال قضیه بود. تا دعوا را بر اساس آن حل و فصل کند. در این میان با عنایت به این که طفل در مدّت زمان خاصی متولد شده و با توجّه به مفهوم مخالف اظهارت زن (برقراری رابطهٔ جنسی در مدّت زمان پیش از تولد فرزند محدود به مرد مورد ادعا نبوده و وی با اشخاص دیگر نیز رابطه داشته) در نهایت ادعای زن را رد نمود (Jansen, 2005, 2008).

در حقوق خارجی تفاوتی میان تفسیر قضایی و غیر قضایی مفهوم مخالف وجود ندارد. هر دو آن‌ها از قواعد یکسانی تبعیت می‌کند. موشکافی دقیق تفاسیر فوق، دلالت بر پیروی از رابطهٔ قیّدیت دارد؛ چنین امری به حکم عقل قابل استنباط است.

۴- شرایط استناد به مفهوم مخالف

در حقوق خارجی صرف معکوس نمودن عبارات مندرج در قانون، برای حجیّت مفهوم مخالف کافی نیست. وجود پاره‌ای از شرایط لازم و ضروری است که ذیلاً به ذکر آن‌ها می‌پردازیم.

الف- استدلال بر اساس مفهوم مخالف مبتنی بر فقدان ادله است. توضیح این که در موارد که قواعد حقوقی در خصوص کیفیت هنجاری(مجموعه بایدها و نبایدهای رفتاری) است. افراد مشمول آن حکم در صورت فقدان هر گونه تکلیف صریحی، از انجام آنچه که مورد حکم قرار نگرفته مستثنی می‌شوند[1] (Macagno et al., 2017).

[1] - تفسیر لفظی برخواسته از قوانین و قواعد حقوقی را منحصر به موارد منصوص در قانون می‌کند. در حالی که چنین موردی در برخی از موارد ممکن است به نتایج نامطلوبی منجر شود. به طور مثال نوجوانی شانزده ساله به نام پالمز پدر بزرگش را با انگیزه عدم تغییر در وصیت نامه به قتل رساند. وی پس از تحمل حبّس درخواست دریافت موصی به را از ترکه نمود. دادگاه بدوی حکم به نفع وی داد امّا دادگاه تجدیدنظر(علی رغم سکوت قوانین) با این استدلال که مقصر نمی‌توان از خطایش سود ببرد.حکم به محرومیت پالمز داد

Aghaee, K. (2014). *Hermeneutical Schools of Interpretation in Law*. Mizan Publications .

ب- عدم مخالفت معنای استنباط شده با قوانین دیگر: برای تحلیل و تبیین مفهوم مخالف می‌بایست تمامی موارد را مورد لحاظ قرار داد: نخست- قانون خاص در مورد مسئله خاصی مطلبی را بیان ننموده است؛ مفهوم مخالف آن این می‌شود که اگر قانونگذار آن مسئله را مورد ملاک خویش قرار می‌داد حتماً آن را بیان می‌نمود (همانند تعهد زوجه به انفاق). درواقع مقنن از روی قصد و به عمد از ذکر آن مطلب امتناع نکرده است و عدم ذکر مطلب ناشی از مسامحه یا فراموشی وی نبوده است(البته احراز این مسئله دشوار است)؛ دوم- آیا مطلبی که قانونگذار آن را (در نّص قانونی) ذکر نکرده است در قوانین دیگر یافت می‌شود؟ به طور مثال آیا به موجب قوانین دیگر زوجه متعهد به پرداخت نفقه و هزینه‌های امور معیشتی است؟ بدیهی است که چنانچه مطلبی که از آن مفهوم مخالف گرفته می‌شود در قوانین دیگر یافت نشود(همانند تعهد زوجین به پرداخت نفقه) مفهوم مخالف معتبر نخواهد بود چرا که چنین استنباط می‌شود که مقنن ذکر آن را فراموش کرده است (Jansen, 2005).

ج- توجّه به مبنا و هدف قانونگذار از وضع قاعده: در پاره‌ای از شرایط و اوضاع و احوال ممکن است چنین فرض شود که قانونگذار وضعیت خاصی را در قاعده‌ای حقوقی در نظر گرفته است و در خصوص شمول آن به موارد مشابه تردیدهایی به وجود می‌آید به گونه‌ای که چنین فرض شود که نتایج قانونی وضعیت مزبور مورد نظر قانونگذار نبوده است. اگر چه دلیل خاصی برای وضع قاعدهٔ حقوقی وجود داشته است. به طور مثال قانونگذار ورود «ولگردان» را به ایستگاه قطار ممنوع می‌کند. مستنبط از قاعدهٔ مزبور این است که مقنن به دنبال وضع محرومیتی کلی برای کلیهٔ اشخاص در خصوص چرت زدن نبوده است. بنابراین؛ چنانچه «مسافران» هنگام انتظار برای سوار شدن بر قطار، مبادرت به چرت زدن نمایند؛ مشمول قاعدهٔ مزبور قرار نمی‌گیرند. آنها مجاز به چرت زدن در ایستگاه‌های قطار هستند مگر این که چنین امری به موجب قاعدهٔ حقوقی دیگری منع شده باشد. بر این اساس می‌توان گفت بر طبق اصول و هدف قانونگذار از مقررات می‌توان پی برد که چنین امری شمول موارد مشابه است یا خیر؟ در نتیجه در هنگام اعمال مفهوم مخالف به مبنا قاعدهٔ حقوقی و هدف قانونگذار پی برد (Prakken, 1997). شرط مزبور اگر چه مانعی در راستای اعمال مفاهیم مخالف نامعقول است امّا هیچ گونه ملاک و قاعده‌ای را برای احراز هدف قانونگذار ارائه نمی‌دهد. در واقع؛ در برخی موارد احراز قصد مزبور دشوار است.

مداقه در شروط فوق الذکر دلالت بر این امر می‌نماید که هر چند در خصوص نقش قیدیت در حجیّت مفهوم مخالف سخنی به میان نیامده است لیکن این به معنای نادیده گرفتن نقش مزبور نیست. عدم مخالفت معنای استنباط شده با قوانین دیگر دلیلی قاطع بر این مدعا است چرا که اگر قوانین دیگر مخالف مفهوم مخالف باشند؛ قید مذکور در قانون موضوعیت نداشته و مفهوم مخالف آن مورد نظر قانونگذار نبوده است مضافاً توجّه به مبنا و هدف قانونگذار، بر این امر موضوعیت دانستن قید مذکور تأکید می‌کند: آیا قید مذکور در قانون واقعاً مورد لحاظ مقنن بوده و یا صرفاً از باب تمثیل بوده و قیود دیگری (قیودی غیر از قید مندرج در قانون) در آن(حکم) نقش داشته اند.

گفتار سوم: بررّسی تطبیقی

مطالعهٔ تطبیقی تأثیر قیّدیت در حجیّت مفهوم مخالف در فقه و حقوق مستلزم تبیین وجوه افتراق و وجوه اشتراک و مزایا و معایب است که ذیلاً به بررسی و تبیین آن می‌پردازیم.

بند اول: وجوه افتراق و وجوه اشتراک

در حقوق ایران و حقوق خارجی تفسیر برگرفته از مفهوم مخالف از مصادیق تفسیر لفظی است. این تفسیر همچون فقه اسلامی مبتنی بر وارونه نمودن کلمات استوار است. تفسیر مزبور نقشی مضیق و موسع دارد. همچنین در حقوق خارجی همانند فقه اسلامی احراز دلیل خارجی مبنی بر عدم انحصار حکم قانونی به قیّد مندرج در

قانون موجب قطع رابطهٔ سبّبیتی میان حکم و قید و عدم حجیّت مفهوم مخالف منبعث از کلام می‌گردد. در حقوق خارجی ملاحظهٔ مراد قانونگذار از وضع قاعده، فقدان نّص صریحی مخالف مفهوم مخالف و فقدان ادلهٔ متعارض مفهوم مخالف از شرایط استناد به آن است. شرایط مزبور دلالت بر این امر دارد که نمی‌توان صرفاً از شیوهٔ سنتی زبان شناسی برای تحلیل مفهوم قانونی استفاده می‌کند. مداقه در عبارات فقها، حکایت از لزوم وجود شرایط مزبور دارد. در حقوق ایران و فقه اسلامی مفاهیم مخالف به موارد شش گانه لقب، شرط، استثناء و...منحصر شده است و تابع احکامی متعددی گردیده است. در حقوق خارجی، مفهوم مخالف مورد انقسام قرار نگرفته است (اگر چه موارد شش گانه در آنجا نیز مشاهده می‌شود) و شامل حکمی واحد است. در حقوق خارجی نیز چنانچه قیّد انتفاء یابد؛ حکم نیز انتفاء می‌یابد. هر چند چنین امری صراحتاً مورد اشاره قرار نگرفته است امّا از طریق مداقه در شرایط حجیّت مفهوم مخالف قابل استنباط است. در واقع، وجود نّص صریح در تعارض با مفهوم مخالف، وجود ادلهٔ معارض با مفهوم مخالف و ادراک مفهومی مغایر با هدف قانونگذار موجب انتفاء قیّد مورد نظر در کلام مقنن می‌گردد و هر گاه قیّد منتفی شود؛ حکم نیز منتفی خواهد شد و مفهوم مخالف حجّت نخواهد بود. لازم به ذکر است در حقوق خارجی همانند حقوق ایران نمی‌توان از قوانین کیفری، مفهوم مخالف گرفت یا مفهوم مخالف در خصوص اعمال یا عدم اعمال قانون استفاده کرد. در حقوق خارجی همچون فقه اسلامی تفاسیر غیر معقول برخواسته از مفهوم مخالف را حجّت نمی‌دانند هر چند تفسیر مزبور قواعد تفسیر لفظی را رعایت کرده باشد. در حقوق خارجی برخی از قوانین (مثلاً قوانین مالیاتی) را تفسیر تحت الفظی می‌کنند و به مفهوم مخالف آن توجّهی ویژه می‌کنند. در فقه اسلامی بر مسئله لزوم توجّه در قیود مذکور در کلام تاکید شده است به گونه‌ای که گفته شده نمی‌توان از کلیهٔ قیود مندرج در کلام متکلم رابطهٔ سبّبیتی را اثبات نمود. به گونه‌ای که این احتمال وجود داردکه شارع یا قانونگذار برخی از قیود را ذکر نکرده باشد یا آن را فراموش کرده باشد. در حقوق خارجی شرط مزبور وجود ندارد امّا شرط لزوم توجه به «مبنا و هدف قانونگذار از وضع قاعده» تقریباً همان کارکردها را دارد.

بند دوم: مزایا و معایب

در فقه اسلامی به نحو دقیق تری شرایط حجیّت مفهوم مخالف را تبیین گردیده است. غالبی یا تأکیدی بودن قید موجب عدم حجیّت مفهوم مخالف می‌شود چرا که رابطهٔ سبّبیت محرز نمی‌شود. در حقوق خارجی بدون ارائه معیارهای کلی صرفاً به این امر بسنده شده که مفهوم مخالف معارض با قانون مورد پذیرش نیست. در فقه اسلامی معیارهای دقیق تری را برای حجیّت با عدم حجیّت مفهوم مخالف ارائه داده است. در حقوق خارجی به نقش قیّدیت در حجیّت مفاهیم خارجی توجّه بیشتری شده است و در خصوص مفهوم خاصی اظهارنظر نشده است. تمام مفاهیم تحت قاعده‌ای واحد به نظم درآمده اند. در فقه اسلامی صرفاً در مفاهیم شرط و صفت به نقش قید اشاره شده است. در حالی که کلیهٔ مفاهیم می‌توانست تحت عنوان مفهوم قید به نظم کشیده شود.در حقوق خارجی مفهوم مخالف ابزاری عمدتاً برای کشف مراد مقنن در موارد سکوت یا ابهام قانونی است. در فقه اسلامی احکام از ادّلهٔ استنباط احکام (قرآن، سنت، اجماع و عقل) دریافت می‌شود و هیچ حکمی نیست که در موارد مزبور وجود نداشته باشد. در مورد حل و فصل مسائل مستحدثه به منابع مذکور مراجعه می‌شود.

نتیجه‌گیری

از مجموعه مباحث مطرح شده در این نوشتار چنین نتیجه گیری می‌شود:

۱- مفهوم مخالف شیوه‌ای استدلالی است و منصرف به آن چیزی است که در مورد آن نّصی قانونی دیده نمی‌شود؛ نه آنچه که (در قانون) بیان شده. هدف آن کشف مراد قانونگذار در موارد مسکوت قانونی است. در واقع؛ مطالعهٔ تطبیقی مفهوم مخالف در فقه و

حقوقی حاکی از این امر است که مفهوم مذکور از منطق واحدی پیروی می‌کند: اگر موردی به مجموعه‌ای تعلق داشته باشد که برای آن احکام خاصی در نظر گرفته شده است؛ موردی که تحت پوشش این مجموعه قرار نداشته باشد؛ آن احکام به وی تسری نخواهد یافت. به عبارت دیگر، قانونگذار در مواردی وضعیت مشخصی را در نظر گرفته است و در خصوص موردی که در وضعیت مزبور پیش بینی نشده است می‌بایست قائل به عدم جریان آن وضعیت در آن مورد شد چرا که سکوت قانونگذار دلالت بر این دارد که وی نمی‌خواسته فرض مسکوت شامل آن وضعیت گردد. علّت این امر هم تفاوت موجود میان آنچه در قانون ذکر شده و مورد مسکوت است. در حقوق خارجی و فقه اسلامی قیاس و مفهوم مخالف از ابزارهای قانونی و شرعی تحلیل قواعد حقوقی و شرعی هستند نه از منابع حقوق. موارد مذکور صرفاً الگو و فرمولی برای تفسیر قانونی نیستند. بلکه تفسیر منبعث از آن‌ها می‌بایست مورد قبول واقع شود.

۲- در حقوق خارجی هیچ گونه ملاک و معیاری برای اثبات رابطهٔ علّت و معلولی میان قید و حکم ارائه نشده است. در فقه اسلامی قیود تأکیدی و غالبی حجّت دانسته نشده است. در حقوق ایران دشواریهایی مزبور موجب عدم اطمینان کامل برخی از حقوقدانان به مفهوم مخالف شده است. مداقه در قیود مندرج در مقررات حاکی از این امر است که احراز رابطهٔ سبّبیتی از طریق تمسک به حکم عقل، پیشینهٔ فقهی و تاریخچهٔ قواعد امکان پذیر است. موارد مذکور مبنای وضع مقرّرات است و مراد شارع را تبیین می‌کند.

(ʿ*adad*), restriction (*ḥaṣr*), and limit (*ghāyah*). These categories have long been debated among jurists regarding their *ḥujjiyyah* (probative force) and non-probativeness. Classical Islamic scholars have attempted to provide coherent rules on when the absence of a qualifier or condition justifies inferring the opposite ruling, while also recognizing that literal textual interpretation alone is often insufficient to ensure accurate legal reasoning.

مطالعهٔ تطبیقی مفهوم مخالف حاکی از این امر است که در تفسیر مبتنی بر کلمات و واژگان نمی‌توان صرفاً بر واژگونی معنایی کلمات تکیه کرد بلکه می‌بایست حکم عقل را داور قرار داد. بر این اساس، نخست می‌بایست از متن به عقل حرکت کرد و سپس از عقل به متن مراجعه کرد.

۳-تحلیل فقهای مذهب حنفی در عدم حجیّت مفهوم مخالف مورد قبول سیستم‌های حقوقی نیست چرا که تحلیل مزبور به معنای «نادیده پنداشتن حکم عقل (خردگرائی) در شناسایی قید و احراز رابطهٔ سبّبیتی » است. مفهوم مخالف بر این امر تأکید دارد که الفاظ علاوه بر معنای ظاهری(جسم) واجد معنای باطنی (روح) نیز هستند. چنین امری را نمی‌توان ساختار شکنی در تفسیر تلقی کرد. در حقوق خارجی احراز رابطهٔ سبّبیتی میان حکم قید و حکم از طریق تمرکز به اهداف و مبانی مقنن از وضع قاعده امکان پذیر است. در حقوق ایران پذیرفته شده چنانچه مفهوم مخالف برگرفته از مواد قانونی، با قواعد حقوقی دیگر مورد تأیید قرار بگیرد معتبرخواهد بود. در فقه امامیه نیز به مسئله «تبادر» تأکید شده است به گونه‌ای که فهم عرفی جامعه دلالت بر توجه آن‌ها به «معنای معکوس» کلام است.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The present study investigates the theoretical and practical foundations of *mafḥūm mukhālafah* (argument from the opposite meaning) across Islamic jurisprudence, Iranian law, and foreign legal systems. In Islamic legal theory, *mafḥūm mukhālafah* is not a monolithic concept but appears in distinct forms such as condition (*sharṭ*), description (*waṣf*), epithet (*laqab*), number

The interpretive tension between literalism and rational analysis has persisted through centuries and remains significant as modern legal systems face complex statutory interpretation challenges. Influential perspectives stress that determining the validity of *mafḥūm mukhālafah* requires careful attention to causal links between qualifiers and rulings, a position embedded deeply in Imāmī and Sunni thought and reflected in works on civil law methodology (Abu Zahra, 1974; Al-Ansawi; Musavi Khomeini, 1989).

This research further situates *mafḥūm mukhālafah* within Iranian legal doctrine, demonstrating how Imāmī jurisprudence continues to inform statutory interpretation in modern Iran. While Iranian codifications draw heavily on civil law and Islamic tradition, scholars remain divided on which categories of *mafḥūm mukhālafah* are authoritative. Some authors uphold the probative value of restriction while hesitating on description and rejecting epithet (Mohaghegh Damad, 2005; Mohammadi, 2007), whereas others adopt a case-sensitive "sound judicial intuition" approach that refrains from rigid taxonomy (Masjid Sarai & Faiz, 2016). Eminent jurists like Emami emphasize balancing literal interpretation with legal policy and practical needs (Emami, 1987), while Katouzian argues that mere textual indications cannot automatically prove exclusivity and that rational and historical grounds must supplement linguistic inference (Katouzian, 1998). This Iranian debate illustrates how *mafḥūm mukhālafah* functions as a flexible interpretive tool rather than an inflexible canon; judges and scholars use it pragmatically to fill statutory gaps when coherent causal reasoning and legislative intent can be inferred (Jafari Langarudi, 2003b; Shahabi, 2017).

From a comparative law perspective, the study highlights how foreign systems, particularly civil law jurisdictions, employ the concept under the label *argument a contrario*. Here too, its legitimacy hinges on uncovering the purpose behind legislative wording and ensuring no contradictory norms exist. Courts in France, Spain, the Netherlands, and the UK routinely invert statutory language when lawmakers' silence is understood as intentional exclusion. Illustrative examples include inferring the non-obligation of mothers regarding paternity declarations from French Civil Code Article 336 (Rieg, 1979), deriving consumer status through negative definition in UK unfair terms law (Nebbia, 2007), or limiting alimony obligations exclusively to husbands under Dutch civil provisions (MacCormick & Summers, 2016). Foreign scholars caution, however, that a mere reversal of statutory text is insufficient; courts must test whether the inferred rule coheres with the statute's objective and the system's broader normative architecture (Macagno et al., 2017; Prakken, 1997). This reflects a shared methodological commitment with Islamic jurists: linguistic reasoning alone cannot sustain valid opposite inference without rational, purposive, and systemic checks.

A major theoretical contribution of this work is reframing the fragmented categories of *mafḥūm mukhālafah* into a unified "concept of qualification" (*mafḥūm al-qayd*). Both Islamic and Western approaches—despite differing taxonomies—implicitly depend on the same cause–effect reasoning: if a rule is attached to a qualifier, its absence presumptively removes the rule, provided the qualifier is essential and non-illustrative. This insight resolves inconsistencies across Sunni, Imāmī, and continental civil doctrine by elevating *qaydiyyah* (qualification) as the core analytic lens. Historical Imāmī positions requiring proof of exclusivity and rational causal link (Akhound Khorasani, 1994; Al-Sadr, 2005; Al-Subhani, 2011) find parallel safeguards in European interpretive practice,

which rejects *argument a contrario* when legislative silence may stem from oversight or where other statutory provisions negate the inferred meaning (Jansen, 2005, 2008). Consequently, the article shows that a theoretically coherent and functionally convergent doctrine can be developed by merging Islamic *ḥujjiyyah* criteria with Western purposive constraints.

This synthesis also clarifies applied reasoning in statutory and case law. For instance, when Iranian courts decide on matters such as rights of preemption (shufʿah) or revocation of wills after acceptance (Katouzian, 2010), or when foreign courts resolve ambiguous traffic regulations (Royakkers, 1998) or contractual duties under Spanish and English law (Drobnig, 2004), the validity of opposite inference depends less on formalistic category labels than on whether the cited qualifier is rationally indispensable to the legislative scheme. The research underscores that conceptually, both systems converge in refusing to enforce illogical or unjust implications even when literal triggers are present. Islamic insistence that purely decorative or customary qualifiers lack probative force (Khoei, 2007; Makarim Shirazi, 2011) echoes Western cautions against drawing unintended exclusions. Such harmonization provides a robust, trans-systemic interpretive method useful to judges and legal scholars navigating statutory gaps in fast-evolving domains like financial law, family law, and civil obligations.

Beyond doctrinal unification, the study addresses the epistemic role of rationality and historical precedent. It contends that valid *mafḥūm mukhālafah* emerges through a two-step hermeneutic: first moving from text to reason by inferring potential opposite meaning, and then from reason back to text to verify that this inference aligns with legislative purpose, historical context, and overarching legal principles. This double-checking process, endorsed implicitly by both Imāmī usūlīs and European theorists, guards against mechanical literalism while preserving textual fidelity. By grounding qualification analysis in rational judgment (*ḥukm ʿaqlī*), juristic tradition (fiqh precedents), and codified doctrine, interpreters can achieve a balance between adaptability and legal certainty. Such methodology strengthens the normative coherence of civil law systems influenced by Islamic heritage while aligning them with contemporary interpretive standards in comparative jurisprudence.

In conclusion, this research bridges centuries-old Islamic interpretive science and modern comparative law, showing that despite surface differences, both traditions rely fundamentally on qualification and causality to legitimize opposite meaning inferences. By conceptualizing *mafḥūm mukhālafah* under a unified "qualification" framework and articulating rational, purposive criteria for its application, the study offers a systematic and context-sensitive tool for statutory interpretation in pluralistic legal environments. This approach empowers lawmakers, judges, and scholars to engage productively with inherited doctrines while addressing contemporary complexity and ensuring just, reasoned outcomes.

References

Abu Zahra, M. i. A. (1974). *Usul al-Fiqh* (Vol. 2). Dar al-Fikr al-'Arabi.

Aghaee, K. (2014). *Hermeneutical Schools of Interpretation in Law*. Mizan Publications.

Akhound Khorasani, M. K. (1994). *Kifayat al-Usul*. Loghman Publications.

Al-Ansawi, J. a.-D. A. R. *Nihayat al-Sul* (Vol. 1). Muhammad Ali Sabih and Sons Press.

Al-Ghazali, M. *Al-Mustasfa min 'Ilm al-Usul* (Vol. 3). Islamic University.

Al-Sadr, S. M. B. (2005). *Dorous fi 'Ilm al-Usul*. Lebanese Book House.

Al-Sarakhsi, M. (1993). *Usul al-Fiqh*. Dar al-Kutub al-Ilmiyyah.

Al-Sharif, M. a.-M. (2014). *Legal Logic*. Enteshar Publishing Company.

Al-Subhani, J. f. (2011). *Al-Mujaz fi al-Usul al-Fiqhi*. Dar Ajwad al-A'immah.
Al-Zuhayli, W. (1985). *Usul al-Fiqh al-Islami* (Vol. 1). Dar al-Fikr.
Drobnig, U. (2004). *The Interaction of Contract Law and Tort and -Property Law in Europe: A Comparative*. Sellier. European Law Publishers.
Emami, S. H. (1987). *Civil Law, Vol. 1, No. 6*. Islamiya Publications.
Jafari Langarudi, M. J. f. (2003a). *The Art of Argument: The Logic of Islamic Law*. Ganj-e Danesh Publications.
Jafari Langarudi, M. J. f. (2003b). *Legal Encyclopedia*. Ganj-e Danesh Publications.
Jafari Tabar, H. (2004). *The Philosophical Foundations of Legal Interpretation*. Haydari Printing House.
Jansen, H. (2005). E contrario reasoning: The dilemma of the silent legislator. *Argumentation*, *19*(4). https://doi.org/10.1007/s10503-005-0526-7
Jansen, H. (2008). In view of an express regulation: Considering the scope and soundness of a contrario reasoning. *Informal logic*, *28*(1). https://doi.org/10.22329/il.v28i1.513
Katouzian, N. (1998). *Philosophy of Law* (Vol. 3). Enteshar Publishing Company.
Katouzian, N. (2010). *Civil Liability* (Vol. 1). University of Tehran.
Khoei, A.-Q. (2007). *Ghayat al-Ma'mul min Ilm al-Usul* (Vol. 1). Islamic Thought Complex.
Macagno, F., Walton, D., & Sartor, G. (2017). Argumentation Schemes for Statutory Interpretation. *The International Journal of Legal Discourse*, *2*(1). https://doi.org/10.1515/ijld-2017-0002
MacCormick, D. N., & Summers, R. S. (2016). *Interpreting Statutes: A Comparative Study*. Taylor & Francis. https://doi.org/10.4324/9781315251882
Makarim Shirazi, N. (2011). *Tariq al-Wusul ila Muhimmat 'Ilm al-Usul*. Dar al-Nashr al-Imam Ali ibn Abi Talib.
Masjid Sarai, H., & Faiz, Z. (2016). An Introduction to the Concept of Mokhalef in the Interpretation of Legal Propositions. *Quarterly Journal of Islamic Jurisprudence and Law Research*, *12*(4-5).
Mohaghegh Damad, S. M. (2005). *Discussions on the Principles of Jurisprudence* (Vol. 1). Islamic Sciences Publishing Center.
Mohammadi, A. (2007). *Principles of Islamic Legal Inference*. University of Tehran.
Musavi Khomeini, R. (1989). *Sahifeh-ye Nur* (Vol. 21). Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
Musavi Khomeini, R. (2002). *Al-Tahdhib al-Usul* (Vol. 2). Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
Nebbia, P. (2007). *Unfair Contract Terms in European Law*. Hart Publishing.
Prakken, H. (1997). *Logical Models of Legal*. Springer, Kluwer Academic Publishers. https://doi.org/10.1007/978-94-011-5668-4
Rieg, A. (1979). Judicial Interpretation of Written Rules. *Louisiana Law Review*, *40*(1).
Royakkers, L. (1998). *Extending Deontic Logic for the Formalisation of Legal Rules*. Springer. https://doi.org/10.1007/978-94-015-9099-0_1
Shahabi, M. (2017). *Philosophy of Law*. Islamic Culture and Thought Research Institute.
Shahidi, M. (2013). *Formation of Contracts and Obligations*. Majd Publications.